



فردوسی شاهنامه اسلامی در تجلی کلام

احمد خانی

بنام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد
مقصود ما از کلام در این مقاله مختصر، همان اصطلاح علم کلام است که علمای دینی تعاریف گوناگونی را از آن ارائه داده‌اند: بعضی آنرا علم اصول دین خوانده‌اند و بعضی دیگر از آن به «علم النظر والاستدلال» و «علم التوحید والصفات» یاد کرده‌اند. «ایچی» در «المواقف» گوید: «علمی است که بوسیله آن می‌توان با ایراد دلائل و دفع شبهات، عقاید دینی را اثبات نمود و با اقامه براهین قاطع و روشن به خصم الزام داد»، «غزالی» نیز در کتاب «الاقتصاد فی الاعتقاد» تعریفی جامع از کلام دارد، او می‌گوید: «کلام علمی است که در صفات و ذات قدیم و صفات ثبوتی و سلبی باری تعالی و در بعثت انبیاء و در موت و در حیات و قیامت و رستخیز و رؤیت خداوند بحث می‌کند. خلاصه تعاریفی که در مورد علم کلام بیان شده، این است: کلام علم به قواعد و مسائلی است که نتیجه‌اش تسلط انسان بر اثبات و دفاع از اصول دین و رد و دفع شبهات با اقامه دلیل و برهان است.

و این همان مطلبی است که حکیم ابوالقاسم فردوسی (۳۲۹-۴۱۱هـ) حماسه سرای بزرگ ایرانی که عمر با قر و نام خود را صرف تحصیل معارف اسلامی و ایرانی کرد در فرخنده‌ترین اثر حماسی جهان یعنی منظومه عظیم النظم «شاهنامه» مورد نظر داشته است و بعنوان یک شاعر مسلمان شیعه در لابلای بیان داستانهای حماسی و پرشور، در مواقع ضرور از بیان اینگونه مسائل کلامی غفلت نورزیده و همراه و همگام با طرح مسائل حماسی، نکات ادبی و اخلاقی، فردی و اجتماعی و از جمله ظرائف عرفانی و دقائق کلامی را به خواننده خود القاء کرده است و رسالت شاعری خود را به انجام رسانیده و علم و عمل و تعهد و تخصص و اسطوره و حقیقت و ادب و ایمان را با شور و شوق بهم آمیخته است. این مقاله که بمناسبت برگزاری کنگره بزرگداشت فردوسی در نهایت اختصار و ایجاز تهیه شده است، در صدد است تا از بعد کلامی به کتاب گرانقدر شاهنامه نظری داشته باشد و بر مسائل مهم علم کلام یعنی توحید و صفات، عدل الهی، رؤیت خدا، نبوت و امامت توبه و شفاعت در شاهنامه فردوسی فقط گذری کند.

الف: توحید

یکی از اصول مورد اعتقاد تمامی فرقه‌های اسلامی، اصل توحید است. توحید از نظر متکلمین عبارت از علم به یکتائی خداوند تعالی است و اینکه او را شریک و انبازی که سزاوار صفات او باشد، نیست. شیخ صدوق در کتاب «اعتقادات» نظر شیعه را اینگونه بیان می‌کند: «اعتقاد ما در توحید این است که خدای تعالی یکی است و هیچ چیز مثل او نیست، قدیم است و همیشه سمیع و بصیر و داناست و حی و درستکار و قیام‌کننده به امر خلاق و پاک از تمام معایب و توانا و صاحب غناست» معتزله و اشاعره و ماتریدیه در وحدت ذات خدای تعالی اتفاق دارند، ولی در صفات با هم اختلاف دارند. معتزله صفات ازلیه قدیم را که دیگران اثبات می‌کنند، منکرند و از مراتب چهارگانه توحید توحید صفاتی را اشاعره و توحید افعالی را معتزله نپذیرفته‌اند. اما شیعه با الهامات و رهنمودهای ائمه معصومین (ع) توانسته است بدون هیچگونه تعارض و تناقضی مراتب چهارگانه توحید را در اعتقادات خود بگنجاند. فردوسی، به عنوان یک شاعر مذهبی، از این اصل کلامی غافل نبوده و در جای جای شاهنامه، توحید را از نظر اثبات ذات و وحدانیت، از نظر بندگی و عبادت و از نظر میزان تأثیر در روابط اجتماعی و اخلاقی مورد بررسی قرار داده است. به نمونه‌هایی از این ابیات توجه فرمائید:

۱ - عقل و اندیشه از فهم خدا عاجزند:

ستودن نداند کس او را چه هست

میان بندگی را بیبایدت بست

خرد را و جان را همی سنجد او

در اندیشه سخته کی گتجد او؟

(۱۲/۱)

جهاندار برداوران داور است

زاندیشه هرکسی برتر است

(۵۵/۸)

و انسان با امکانات موجود در راه معرفت حقیقی

خداوند ناتوان است:

بدین آلت و رای و جان و زمان

ستود آفریننده را کی توان

و راهی جز اعتراف به وجود خدا ندارد:

به هستیش باید که خستوشوی

زگفتار بیکار یکسوشوی

پرستنده باشی و جوئی راه

به ژرفی به فرمانش کردن نگاه

(۱۲/۱)

۲ - خدای عالم واحد است:

خداوند دارنده هست و نیست

همه چیز جفت است و ایزد یکی است

(۷۸/۴)

توئی راه گم کرده را رهنمای

توئی برتر برترین، یک خدای

همه کام و پیروزی از کام تست

همه قر و دانستی از نام تست

(۳۲/۶)

از اویست نیک و بد و هست و نیست

همه بندگانیم و ایزد یکی است

(۲۰۱/۱)

۳ - همه موجودات گواه خالق یکتایند:

زگردنده خورشید تا تیره خاک

دگر باد و آتش همان آب پاک

به هستی یزدان گواهی دهند

روان ترا آشناسی دهند

پس: همه انسانها موظف به پرستش و سپاس خداوند

عالم‌اند:

یززدان شناسید یک سرسپاس

مباشید جز پاک یزدان شناس

(۴۱۱/۵)

شما دست یکسر به یزدان زنید

بکوشید و پیمان او مشکنید

که بخشنده اویست و دارنده اوی

بلند آسمان را نگارنده اوی

ستمیدیده را اوست فریادرس

منازید با نازش او به کس

(۱۸۱/۷)

زدلها همه بیم بیرون کنید

نیایش به دارای بی چون کنید

به یزدان گرای و به یزدان بنه

به اندازه زو هرچه باید بخواه

جز او را مدان کردگار سپهر

فروزنده ماه و ناهید و مهر

(۱۱۲/۷)

ب: صفات

صفات باری تعالی نیز در بین متکلمین مورد

اختلاف واقع شده است از آن جهت که بعضی از

فرقه‌های کلامی صفات قدیم را برای خداوند قائل

نبودند به خیال اینکه تعدد قدما پیش می‌آید این عقیده

را واصل بن عطاء، پیشوای معتزله داشت و بر همین

اساس صفات باری تعالی را نفی می‌کرد و گروهی

دیگر از ایشان مانند جیهانیه صفاتی مانند عالم و قادر

بودن را اعتباری قانسته‌اند. اشاعره برخلاف معتزله

معتقدند که صفات خداوند قائم به ذات اوست به این

معنی که صفات نه ذات اوست و نه غیر ذات او و



برهمن اساس فرقه‌های کلامی را اعتقادات خاصی در باره صفات خداوند پیدا شده است. شیعه در خصوص صفات خدا معتقد به صفات ذات و صفات فعل است. شیخ صدوق، در فرق بین صفات ذات و فعل گفته است: صفات ذات آن صفت را گویند که عین ذات و همیشه برای ذات ثابت و اتصاف خدا به ضد آن محال است مثل دانائی و توانائی و... و صفت فعل آن صفت را گویند که عین ذات خدا نباشد و همیشه برای ذات ثابت نیست و اتصاف خدا به ضد آن محال است مثل دانائی و توانائی و... وصف فعل آن صفت را گویند که عین ذات خدا نباشد و همیشه برای ذات ثابت نیست و اتصاف خدا به ضد آن ممکن است مانند خشم و خشنودی، عفو و انتقام، قهر و لطف... فردوسی نسبت به صفات الهی نیز توجه داشته است و با برداشتهایی کلامی به صفات ثبوتیه و سلبیه الهی اشاره دارد. به عنوان نمونه:

ع- خداوند باقی و ابدی است:
همه مهر پروردگار است و پس
ندانم به گیتی جز او هیچ کس
که او است جاوید فریادرس
به سختی نگیرد جز او دست کس
(۲۳۴/۵)
زدانش نخستین به یزدان گرای
که او هست و باشد همیشه به جای
(۱۴۰/۸)

۷- خداوند عادل است
از میان صفات الهی، صفت عدل نوعی ویژگی پیدا کرده و در بین متکلمین مورد بحث و بررسی‌های خاص قرار گرفته است. البته هیچیک از فرقه‌های اسلامی، منکر صفت «عدل» برای خدا نشده‌اند، بلکه اختلافات متکلمین و دیدگاه‌های مکاتب کلامی در برداشت‌ها و تفاسیری است که از صفت عدل کرده‌اند. معتزله در خصوص عدل اعتقاد دارد که بعضی کارها فی حد ذاته عدل است و بعضی افعال فی حد ذاته ظلم. مثلاً پاداش دادن به مطیع و کیفر دادن به عاصی ذاتاً عدل است و خلاف آن ظلم و نتیجه می‌گیرند که خدا عادل است، یعنی مطیع را پاداش خواهد داد و عاصی را کیفر و خدا خلاف آنرا که ظلم است مرتکب نخواهد شد، ولی اشاعره معتقد به عدل و ظلم ذاتی نیستند و می‌گویند آنچه خدا کند عدل است، اگرچه پاداش به عاصی باشد یا کیفر دادن مطیع. شیعه در خصوص عدل موافق معتزله است و معتقد است که خداوند فیض و رحمت و همچنین بلا و نعمت خود را بر اساس استحقاق‌های ذاتی و قبلی می‌دهد. ابیاتی از فردوسی در مورد عدل الهی:

مکافات این بدبه هر دو سرای
بیباید از داد گریک خدای
(ج ۱/ ۲۵۹)
کس از داد یزدان نیابد گریغ
و گرچه ببرد بر آید به میغ
سنان گریه دندان نجاید لیر
بدر ز آواز او چرم شیر

بد و نیک یک سر به فرمان تست
که هر دو جهان تا بود آن تست
(۳۹۶/۹)
کس از خواست یزدان نیابد رها
اگرچه شود در دم ازدها
کند گر بخواهد زناچیز، چیز
که آموزگارش نیابد به نیز
(۲۳۸/۹)

۴- خداوند به همه چیز عالم است:
چنین گفت کز کردگار جهان
شناسنده آشکار و نهان
بترسید و او را ستایش کنید
شب تیره پیشش نیایش کنید
(۴۱۶/۷)
سیاس از خداوند خورشید و ماه
روان را به دانش نماینده راه
ندانند جز او آشکار او راز
به دانش مرا آرز و او بی‌نیاز
همی خواهم از کردگار جهان
زروزی ده آشکار و نهان
(۱۳۹/۹)
نخست آفرین کرد بر کردگار
خداوند دانا و پروردگار
خداوند گردنده بهرام و هور
خداوند پیل و خداوند مور
کند چون بخواهد زناچیز، چیز
که آموزگارش نیابد به نیز
(۳۳۸/۹)

۵- خداوند بی‌نیاز از هر چیز و هر کس و همه بدو
محتاجند:
زهرچه آفریده است او بی‌نیاز
تو در پادشاهیش گردن فراز
زدستور و گنجور و از تاج و تخت
زکمی و بیشی و از تاز و بخت
همه بی‌نیاز است و ما بنده‌ایم
به فرمان و رایش سرافکنده‌ایم.
(۱۱۵/۴)

۱- خدا خالق همه چیز است:
جهان و مکان و زمان آفرید
بی مور و پیل گران آفرید
خرد داد و جان و تن زورمند
بزرگی و دیهیم و تخت بلند
خداوند دارنده هست و نیست
همه چیز جفت است و آیزد یکی است
(۷۸/۴)
شب و روز گردان سپهر آفرید
خور و خواب و تندی و مهر آفرید
جز او را مدان کردگار بلند
کزو شادمانی و زو مستمند
(۱۱۵/۴)

۲- خدا قادر است:
ز فرمان و رایش کسی نگذرد
بی مور بی او زمین نسپرد
بدانگه که لوح آفرید و قلم
بزد بر همه بودنیها رقم
(۱۷۵/۱)
کسی را که خواهد کند ارجمند
زیستی برآرد به چرخ بلند
دگر مانند اندر بسد روزگار
چو نیکی نخواهد بدو کردگار
(۱۷۷/۱)

همه نیک و بد زیر فرمان اوست
همه دردها زیر فرمان اوست
کزویست پیروزی و دستگاه
به فرمان او تا بد از چرخ، ماه

۳- خداوند صاحب اراده است و همه موجودات
بخت فرمان اویند:
می‌گفتم ای کردگار سپهر
فروزنده ماه و ناهید و مهر
گارنده چهره جانور
شب و روزشان از هم و خواب و خور



د: نبوت

فردوسی با عشقی خاص که لازمه يك مسلمان واقعی است، نسبت به پیامبر اکرم(ص) اظهار ارادت فرموده و حقانیت رسالت ایشان را در ابیات فراوانی مورد اشاره قرار داده و با شیوه خاصی نسبت به امامت علی علیه السلام به عنوان خلیفه بلافضل نبی اکرم(ص) نیز اظهار علاقه می کند و «ولایت» ایشان را به نحوی آشکار بیان می کند که مادر اینجا به بعضی از این ابیات اشاره می کنیم:

اگر دل نخواهی که ماندنژند

نخواهی که دایم سوی مستمند

بگفتار پیغمبرت راهجوی

دل از تیرگیهایدین آب شوی

چه گفت آن خداوند تشریل و وحی

خداوند امر و خداوند نهی

که خورشید بعد از رسولان مه

نناید بر کس زبویگر بهر

عمر کرد اسلام را آشکار

بیاراست گیتی چو باغ بهار

پس از هر دو آن بود عثمان گزین

خداوند شرم و خداوند دین

چهارم علی بود جفت بتول

که او را بخوبی ستایند رسول

که من شهر علمم علیم در است

درست این سخن گفت پیغمبر است

علی را چنین دان و دیگر همین

کز ایشان قوی شد بهر گونه دین

و یا

از او بر روان محمد(ص) درود

بیارانش بر هر یکی بر فرزند

(ج ۷/۱۱۲)

درود تو بر گور پیغمبرش

که صلوات تاج است بر منبرش

(ج ۷/۲۰۰)

ترا گر محمد بود پیش رو:

بدین کهن گویم از دین نو

(ج ۷/۲۵۲)

ز جتنی سخن گفت و از آدمی

ز گفتار پیغمبر هاشمی

(ج ۹/۳۲۴)

و هنگامی که سلطان محمود او را به خاطر محبت به

خاندان علی مورد غضب قرار داد، سرود:

مرا غم زد کردند کان بر سخن

به مهر نبی(ص) و علی(ع) شد کهن

من از مهر این هر دو شوه نگذرم

اگر تیغ شه بگذرد بر سرم

مرا سهم دادی که در پای بیل

تنت را بسایم چو دریای نیل

نترسم که دارم ز روشن دلی

بدل مهر جان نبی و علی

و یا:

اگر چشم داری بدیگر سرای

بنزد نبی و وصی گیر جای

گرت زمین بد آید گناه من است

چنینست آئین و راه منست

برین زادم و هم بر این بگذرم

چنان دان که خاک بی حیدرم

دلت گر بر راه خطا مایل است

ترا دشمن اندر جهان خود دل است

هر آنکس که در دلش بقض علی است

از او خوار تر در جهان خوار کیست

(ج ۱/ص ۶)

و بعد به افضل بودن علی نسبت به سایرین اشاره

می کند و می گوید:

از او بر روان محمد(ص) درود

بیارانش بر هر یکی بر فرزند

سر انجمن بد به یاران علی

که خسوانند او را علی ولی

(ج ۷/۱۹۳)

هر مرگ و معاد:

از مسائل مهم دیگری که بسیار مورد توجه فردوسی

قرار گرفته است مسأله مرگ و معاد است که با بیانی

بسیار ساده، اما مؤثر به طرح آنها می پردازد: مثلاً:

بدان ای پسر کاین جهان بی وفاست

پراز رنج و تیمار و درد و بلاست

هر آنکه که باشی بدو شادتر

ز رنج زمانه دل آزارتر

همه شادمانی بمانی بجای

بیاید شدن زین سنجی سرای

(ج ۸/۳۱۱)

همی بگذرد بر تو ایام تو

سرایبی جز این باشد آرام تو

(ج ۴/۲۰۸)

سر انجام جای تو خاک است و خشت

جز از تخم نیکی نبایدت کشت

(ج ۹/۲۳۷)

مرنجان روان کاین سرای تو نیست

بجز تنگ تابوت جای تو نیست

(ج ۳/۱۶۸)

مرگ به کسی رحم نمی کند، قدرت و شوکت و ثروت

مانع از مرگ کسی نیست، همه رفتنی اند:

اگر باره آهنینی به پای

سپهرت بسایند نمایی بجای

(ج ۱/۵۶)

سپهر بلندار کشد زین تو

سر انجام خشت است بالین تو

(ج ۱/۱۰۲)

تر و خشک یکسان همی بدرود

و گرا به سازی سخن نشنود

(ج ۱/۱۲۳)

و توجه می دهد:

کجا آن سرو تاج شاهنشهان

کجا آن دلاور گرامی مهان

کجا آن حکیمان و دانندگان

همه رنج بردار خوانندگان

کجا آن بتان پراز طرم و شرم

سخن گفتن خوب و آوای نرم

کجا آنکه در کوه بودش کنام

رسیده ز آرام و ز نام و کام

ز خاکی و باید شدن زیر خاک

همه جای ترس است و تیمار و پاک.

گرفتار فرمان یزدان بود
و گر چند ندانش سندان بود
(ج ۱/۱۸۷)

بدویست کیهان خرم به پای
همو داد و داور به هر دو سرای
(ج ۱/۱۷۵)

چنین گفت کای داد گریک خدای
بکوه و بیابان تونی رهنمای
(ج ۱/۱۷۸)

نگر تان یاری به پیداد دست
نگردانی ایوان آباد هست
به هر کار با هر کی داد کن

یزدان نیکی دهش یسار کن
همه داده باش و پرورد گار
خسک مرد بخشنده و بر دبار

که نهذیرد از مابدی داد گر
سهنج است گیتی و بر ما گذر
(ج ۷/۱۹۰)

ستم دیده را اوست فریاد رس
منازید بانا زش او به کس
(ج ۷/۱۸۱)

ج: رؤیت
مسأله رویت باری تعالی توسط بندگان، از مسائل
مهم کلامی و مورد اختلاف شدید فرق اسلامی از جمله
اشاعره با معتزله و شیعه است. توضیح اینکه، از نظر
متکلمین اشعری رؤیت خداوند بر اساس آیه شریفه

«وجوه یومئذ ناصره، الی ربا ناظره» در روز قیامت
ممکن و مقدور است، در حالیکه معتزله با تکیه بر آیه
شریفه: «لا تدرکه الابصار و هوید رک الابصار و هو
اللطیف الخبیر» رؤیت خدا را در دنیا و آخرت غیر
ممکن می دانند. در این مورد شیعه نیز به عدم رؤیت
حضرت حق معتقد است و فردوسی که اعتقادات
کلامی شیعه را به همراه دارد با شدت تمام، رؤیت
خداوند را مردود اعلام می کند:

ز نام و نشان و گمان بر تر است
نگارنده بر شده پیکر است
به بینندگان آفریننده را

نبینی، مرنجان دو بیننده را
نیاید بدو شیر اندیشه راه
که او بر تر از نام و از جایگاه
و سپس اظهار می دارد که حتی اندیشه بلند پرواز
بشر نیز نمی تواند به ساخت قدس الهی راه یابد:

سخن هر چه زین گوهران بگذرد
نیاید بدو راه جان و خرد
خرد گر سخن بر گزیند همی
همان را گزیند که بیند همی
(ج ۱/۱۲۱)

و از عاقبت کار بیم می دهد و دعوت به تهیه توشه راه آخرت می کند:

کزین هر چه دانید از کردگار

بود رستگاری به روز شمار

بجویند و آن توشه ره کنید

بکشید تارنج کوتاه کنید

(ج ۱/۹۷)

بترسید یک سر زیزدان پاک

مباشید ایمن بدین تیره خاک

همه رفتنی ایم و گیتی سنج

چرا باید این درد و اندوه و رنج

زهر دست خوبی فراز آوریم

به دشمن بمانیم و خود بگذریم

که این روز بر ما همی بگذرد

زمانه دم هر کسی بشمرد

(ج ۵/۲۹۹)

و در جای دیگر به حکمت و فلسفه مرگ اشاره دارد که:

اگر تندبادی برآید ز کنج

به خاک افکند نارسیده ترنج

ستمکاره خوانیمش ارادگر

هنرمند گونیمش ارببی هنر

اگر مرگ داد است بیداد چیست؟

ز داد اینهمه بانگ و فریاد چیست؟

از این راز جان تو آگاه نیست

بدین برده اندر تراره نیست

به رفتن مگر بهتر آیدت جای

چو آرام گیری به دیگر سرای

اگر مرگ کس را نیویاردی

ز پیر و جوان خاک بسپاردی

دل از نور ایمان گر آکنده ای

ترا خاموشی به که تو بنده ای

به گیتی در آن کوش چون بگذری

سر انجام اسلام با خود بری

و- جبر و اختیار

در شاهنامه ابیاتی بچشم می خورد که دلالت بر پذیرش جبر و نفی اختیار از نظر فردوسی است و همچنین ابیاتی وجود دارد که اختیار را اثبات و جبر را

مردود می شمارد که از بررسی این دو مجموعه ابیات می توان این نتیجه را بدست آورد که فردوسی با

اعتقادات کلامی شیعی، معتقد به «لا جبر ولا تفریط بل امر، بین الامرین» بوده است و این دودسته ابیات با

یکدیگر تعارض خاصی ندارند. ما در اینجا فقط به بعضی از این ابیات اشاره می کنیم و از هر گونه قضاوت

پرهیز می نمائیم:

همو تاج و تخت و بلندی دهد

همو تیرگی و نژندی دهد

(ج ۲/۲۷)

زمانی دهد تخت و تاج و کلاه

زمانی غم و رنج و خسواری و جاه

(ج ۱/۶۴)

جز از خواست یزدان نباشد سخن

چنین بود تا بود چرخ کهن

(ج ۱/۱۱۸)

یززدان بود زور ما خود کنیم؟

بر این تیره خاک اندرون خود چنیم

(ج ۷/۲۷۹)

همه نیک و بد زیر فرمان اوست

همه دردها زیر درمان اوست

از اوست نیک و بد و هست و نیست

همه بندگانیم و ایزد یکی است

(ج ۱/۲۰۱)

غم و شادمانی ز یزدان شناس

کزوی است هر گونه بر ما سپاس

(ج ۴/۲۶۶)

یکی را همی تاج شاهی دهد

یکی را به دریا به ماهی دهد

(ج ۹/۱۱)

یززدان شناس آنچه آمدت پیش

بر اندیش زان زشت کردار خویش

(ج ۹/۲۵۷)

کس از خواست یزدان نیابد رها

اگر چه شود در دم ازدها

(ج ۵/۲۲۹)

ز فرمان یزدان کسی نگذرد

چنین داند آنکس که دارد خرد

(ج ۹/۱۷۰)

هژبر جهانسوز و نر ازدها

ز دام قضا هم نیابد رها

(ج ۱/۱۱۲)

بکشیم و فرجام کار آن بود

که فرمان و رای جهانیان بود

(ج ۲/۲۳۳)

بکشیم وز کوشش ما چه سود؟

کز آغاز بود آنچه بایست بود

(ج ۴/۳۱)

دو گیتی پدید آمد از کاف و نون

چرا نی به فرمانش اندر، نه چون

(ج ۶/۴۰۵)

ف- توبه

فردوسی به توبه نیز که از مسائل مورد اختلاف در علم کلام است، اشاره های فراوان کرده است و دل

گناهکاران را به نور توبه روشن ساخته و اعتقاد کلامی خود را که مطابق با اعتقاد کلامی شیعه است، اظهار

کرده که به نمونه هایی از آن اشاره می شود:

ز هرید که کردی به یزدان گرای

کجا هست بر نیکویی رهنمای

(ج ۹/۲۵۷)

سوی آسمان سر برآورد راست

ز داد آور آنگاه فریاد خواست

ده ای برتر از کزی و کاستی

بهی زان فراید که تو خواستی

اگر من گناهی گزان کرده ام

و گسر کیش اهریمن آورده ام

به بوزش مگر کردگار جهان

به من بر ببخشاید اندر نهان

(ج ۱/۱۳۹)

و در جای دیگر:

بیامد خرامان به جای نماز

همی گفت با داور پاک، راز

همی گفت کای برتر از جان پاک

برآرنده آتش از تیره خاک

مرا بین و چندی خرد ده مرا

هم اندیشه نیک و بد ده مرا

ترا تا بیاشم نیایش کنم

بدین نیکو نیاشم فریاد کنم

بیامرز رفته گناه مرا

ز کزی بکش دستگاه مرا

(ج ۵/۳۸۱)

ح- شفاعت.

فردوسی آنچه آنکه از شاهنامه بر می آید معتقد به شفاعت است و بارها در منظومه خویش خوانندگان را

با شفاعت پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) آشنا ساخته است.

حکیم این جهان را چو دریا نهاد

برانگیخته موج از او تندباد

چو هفتاد کشتی برو ساخته

همه بادبانها بر افراخته

یکی بهین کشتی بسان عروس

بیاراسته همچو چشم خروس

محمد بدو اندرون با علی

همان اهل بیت نبی و وصی

خرمند کز دور دریا بدید

کرانه نه پیدا و بن ناپدید

بدانست کو موج خواهد زد

کس از عرق بیرون نخواهد شدن

بدل گفت اگر با نبی و وصی

شوم غرقه دارم دوبار وفی

همانا که باشد مرا دستگیر

خداوند تاج و لوا و سریر

خداوند جوی می و انگبین

همان چشم شیر و ماء معین

اگر چشم داری بدیگر سرای

ببزد نبی و وصی گیر جای

و یا:

اگر شاه بپذیرد این دین راست

دو عالم به شاهی و شادی و راست

همان تاج دارد همان گوشوار

همه ساله با بوی و رنگ و نگار

شفیع از گناهش محمد بود

تنش چون گلاب مصعد بود

(ج ۹/۳۲۵)

و یا

اگر در دلت هیچ حب علی است

ترا روز محشر به خواهش ولی است

(ج ۸/۱۰۹)

مجموعه ای که مذکور افتاد، اندکی از ابیات فراوان کلامی در شاهنامه فردوسی است که هر کدام

بر پایه ای از معارف اسلامی و کلام شیعی استوار است که تطبیق هر یک از آنها با مسائل و نظرات کلامی، خود

رساله ای مفصل را طلب می کند، و ادیبان و عالمان لایق را بخود می خواند.